

چرا در هزار سال حکومت ترکان بر ایران، فارسی زبان رایج بود و نه ترکی؟!

شاید کمتر آذربایجانی در ایران بوده باشد که با این سوال سخت روبرو نشده و به دنبال پاسخ این معماي عجیب نبوده باشد؛ که چرا بزرگترین دانشمندان، متفکران، عارفان و شاعران ایران بعد از اسلام که بسیاری از آنها از جمله ابن سینا، ابوریحان بیرونی، مولوی، نظامی گنجوی و ... اساساً ترک زبان بوده اند اما یا به زبان عربی (در قرون اول بعد از اسلام) و یا به زبان فارسی نوشته اند و کمتر شوونیست فارسی بوده باشد که از این مساله به ذوق و شوق نیامده و زهردارترین طعنه ها را از این طریق بر آذربایجانیان و زبان ترکی وارد نکرده باشد!

در اینجا و به مناسبت روز جهانی زبان مادری، نگاهی نو و از زاویه ای جدید به این مساله مطرح می شود تا پرتوی نورانی بر تاریکی این معماي به ظاهر پیچیده و غیر قابل توضیح باشد و حقایق را که کمتر مطرح شده، در برابر چشمان حقیقت بین قرار دهد.

قبل از ورود به این بحث، ابتدا باید مقدمه ای برای آشنایی با فضاي فکری و اجتماعي دوران کهن آورده شود تا تفاوتهاي انکار ناپذیر آن دوران با جامعه امروزي که در واقع کلید حل معماي فوق است، شناخته شود زیرا اگر بخواهیم دوران گذشته را با فضاي فکری امروز بررسی کنیم مطمئناً با تناقضاتي غیر قابل توضیح مواجه خواهیم شد.

بی تردید خط و نوشتار عامل اصلی حفظ و بقای تمدن بشری و انتقال آن به نسلهاي بعدی و حافظ این میراث گرانبدر بشری در دوران طولانی گذر از توحش به تمدن بوده و آن را از گزند جنگها و بلایاي طبیعی رها نموده و به نسل امروزي رسانیده است. در این بین نقش ادیان و مذاهب و همچنین مبلغین مذهبی در حفظ و توسعه خط و نوشتار انکار ناپذیر است. تمامی تمدنهای بزرگ کهن، کتابهای مقدسی داشته اند که آرزوها، آرمانها و قواعد اخلاقی و اجتماعي تمدن مذکور را بیان می کردند. قدیمی ترین کتاب شناخته شده بشری، "گیل گمیش" سومری هاست که امروزه ثابت شده، زبانشان به مانند زبان ترکی امروزي از خانواده زبانهای التصاقی بوده است. آنها، هم خط را اختراع کردند و هم تمام اسباب و لوازم یک تمدن بزرگ بشری را بنا نهادند.

بنابراین زبان و خط نوشتاری در دوران کهن برخلاف دوران امروز نماینده نژادها و ملیتها نبوده بلکه نماینده ادیان و مذاهب بوده است و هرچند زبان شفاهی هر ملیت و قومیتی در زندگی روزمره جاری بوده و نیازهای ارتباطی آنها را برطرف می کرده، اما تمام پیروان یک دین و آیین، نوشته های خود را به زبان کتاب مقدس خود می نوشتند و اصولاً در هر دوره ای از تاریخ کهن زبان کتاب مقدس، زبان علمی و حکومتی نیز بوده است.

یکی دیگر از تفاوتهاي آشکار دوران کهن نسبت به دوران ما محدود بودن خواندن و نوشتن در دست عده قلیلی از بزرگان قوم بوده و آموزش همگانی خواندن و نوشتن پدیده ای کاملاً نو ظهور و مربوط به دوران اخیر است. لذا در دوران کهن تعداد کسانی که قادر به خواندن و نوشتن بودند بسیار کم بوده و از طرف دیگر بدیهی است که هر نویسنده ای دنبال مخاطب می گردد. بنابراین در هر حوزه تمدنی نیاز به وجود یک زبان مشترک برای تمام افراد از هر ملیت، نژاد و زبانی انکار ناپذیر بود و همانگونه که گفته شد، این حوزه های تمدنی نیز نه بر اساس نژاد و زبان که بر اساس دین و آیین شکل می گرفت و در این میان بدیهی است که بهترین انتخاب برای هر حوزه تمدنی، زبان کتاب مقدس آن بود.

پس از ظهور تمدن اسلامي که توانست بسياري از حوزه هاي تمدني آن روز منطقه را تحت نفوذ خود قرار دهد و دين و آيين اسلام منبع فکري و اعتقادي مردم منطقه گرديد، زبان عربي (يعني زبان کتاب مقدس اسلام)، تبديل به زبان علمي، فرهنگي و حکومتي کل حوزه تمدني جديد گرديد و در واقع زبان عربي، زبان خواندن و نوشتن متفکران و اندیشمندان بزرگ دوران پس از اسلام در کل حوزه تمدني اسلام گرديد و به همین دليل است که ابن سينا، ابوریحان بیروني، ذکریاي رازي، ابن هیثم و ... نوشته هاي خود را به زبان علمي آن روز يعني زبان عربي نوشتند.

اما با جدایی حوزه تمدني ايران از ساير بخشهاي تمدن اسلامي و خروج از نفوذ حاکميت سياسي خلفاي عرب از یک سو و گسترش تدريجي خواندن و نوشتن از سوي ديگر، به تدريج نیاز به بومي سازي علم و حکمت آن روز که همگي بر مبنای زبان عربي نوشته شده و در اختيار اندیشمندان آن روز قرار داشت، احساس مي شد، به ویژه اين که تمدنهای بزرگي چون سلجوقيان خود را رقیبان منطقه اي خلفاي عرب مي دیدند. بنابراین نیاز به استقلال فرهنگی و زباني از اين رقیب بزرگ منطقه اي کاملاً منطقي بود.

اما سوال اساسي اينجاست که چرا با توجه به اینکه تقريباً تمامی سلسله هاي حاکم بر اين منطقه، که بعدها ايران ناميده شد، اساساً ترک زبان بودند و حتي ترکیب جمعيتي اين منطقه که شامل آسیاي مرکزي، قفقاز، ايران امروز و بخشهایی از افغانستان، پاکستان و عراق بود بیشتر به نفع ترکها بود تا ساير ملیتها، چرا اين زبان فارسي بود که به عنوان زبان علمي مشترک اين منطقه انتخاب شد و اندیشمندان، عارفان، فیلسوفان و حتي شاعران بزرگ اين حوزه تمدني اکثراً به زبان فارسي نوشتند تا زبان ترکي؟!

پاسخ اين سوال را بايد در نزديکي و قابليت تطابق زبان فارسي با زبان علمي پيشين يعني زبان عربي از یک طرف و تفاوتها و عدم سازگاري هاي اساسي زبان ترکي با زبان عربي جستجو کرد. در اولين نوشته هاي فارسي بعد از اسلام کلمات عربي به وفور يافت مي شوند و حتي مي توان گفت تنها فعل ها و فاعل ها هستند که فارسي هستند و تمام اصطلاحات علمي، فلسفي، عرفاني و مذهبي به زبان عربي هستند (که حتي تا به امروز نيز بسياري از اين اصطلاحات بدون تغيير باقي مانده اند)

يکي از مهمترين موانع تطابق زبان ترکي با زبان عربي، قاعده هماهنگي آوایي زبان ترکي است که تمام لغتها و کلمات را وادار به پذيرش اين قاعده مي کند و هر لغت و اصطلاحی را که از زبان بيگانه وارد مي کند دچار تغييرات آوایي کرده، سپس به عنوان یک لغت جديد مي پذيرد. اما از طرف ديگر زبان عربي زباني است که شديدتاً نسبت به تغيير آواها حساس است و کوچکترين تغييری در آواهاي کلمات، معاني آنها را به کلي تغيير مي دهد. همچنين بسياري از وزنهاي صرف افعال و اصطلاحات عربي در تضاد آشکار با قاعده هماهنگي آوایي زبان ترکي است.

اينجا شايد عده اي مغرض و نا آشنا با علم زبانشناسي اين مسأله را به حساب ضعف زبان ترکي بگذارند، در حالیکه اين خصوصيت زبان ترکي به آن وجهه اي هنري و آهنگين مي بخشد و به تمام لغتهاي بيگانه که وارد اين زبان مي شوند، رنگ و بوي بومي مي دهد. همچنين از خلوص و يکپارچگي زبان در برابر تهديد زبانهای بيگانه حراست مي نمايد. از طرف ديگر نزديکي و تطابق با زبان عربي (که تنها در دوره ويژه اي از تاريخ به دليل ظهور و نفوذ دين اسلام، اهميتي خاص يافت) نشان برتري و با قدرت یک زبان نيست و شايد به توان از زاويه اي ديگر چنين استنباط کرد که همین نزديکي و قابليت تطابق زبان فارسي با عربي بود که آن را کاملاً در زبان عربي حل نمود و امروزه فارسي نه به عنوان یک زبان مستقل که به عنوان لهجه اي از زبان عربي شناخته مي شود.

عامل مهم ديگري که باعث عدم تطابق زبان ترکي با زبان عربي شد، مشکلات ناشي از نوشتن زبان ترکي با الفبای عربي بود که در آن روزگار به عنوان تنها الفبای شناخته شده توسط تمام اندیشمندان تربيت يافته در مکتب زبان عربي بود و اصولاً به دلايل مذهبي، تغيير الفبا که مي توانست باعث عدم توانايي در خواندن کتاب مقدس اسلام يعني قرآن شود به هيچ وجه قابل پذيرش در آن دوران نبود. اين مشکلات نوشتن زبان ترکي با الفبای عربي بيشتر ناشي از وجود حروف صداداري متفاوت نسبت به زبان عربي و با تعداد بيشتر نسبت به آن است که تعريف

حروف صدادر جدید با شکل و ظاهر متفاوت را اجتناب ناپذیر می کند که همین مساله خود باعث بوجود آمدن عدم تطابق اساسی زبان ترکی با عربی می گردد. در حالیکه زبان فارسی بدون هیچ مشکلی تنها با تعریف چهار حرف (گ، چ، پ، ژ) با زبان عربی تطابق یافت.

عامل دیگری که باعث عدم تطابق زبان ترکی با زبان عربی شد، ساختار التصاقی زبان ترکی و وجود پسوندهای بسیار بود که به انتهای کلمات و اصطلاحات عربی متصل می شدند و شکل نوشتاری آنها را از لحاظ ظاهری تغییر می دادند در حالیکه در زبان فارسی حروف ربط و اضافه منفک از کلمات هستند و شکل ظاهری کلمات را تغییر نمی دهند و لذا خواندن و نوشتن به زبان ترکی با الفبای عربی دچار مشکلات عدیده ای می شد که امروزه نیز همین مشکلات دست به گریبان زبان ترکی آذربایجانی در داخل ایران به دلیل ممنوعیت استفاده از الفبای لاتین است.

این تغییر شکل کلمات در الفبای لاتین وجود ندارد زیرا برخلاف الفبای عربی که حرف آخر کلمات با حروف بزرگ نوشته می شود، در الفبای لاتین حروف آخر کلمات، هم در حالت چسبیده و هم در حالت منفک به شکل کوچک آن نوشته می شود. به همین دلایل است که امروزه بهترین الفبا برای نوشتن زبان ترکی، الفبای لاتین شناخته شده و همه کشورهای ترک زبان به تغییر الفبای خود روی آورده اند.

بنابر آنچه گفته شد، قابلیت تطابق زبان فارسی با زبان عربی، به سرعت آن را به عنوان جایگزین زبان عربی در ایران مطرح و تثبیت نمود. اما در عین حال بزرگانی چون نسیمی و فضولی نیز بودند که افکار و اندیشه های خود را به زبان مادری خود نوشتند.

گاهی به دوران رونسانس در اروپا نیز نشان می دهد که همین روند به صورت مشابه در اروپا نیز در جریان بود و زبان لاتین که زبان کلیسای کاتولیک بود به عنوان زبان علمی مشترک کل اروپا بود و هرچند بسیاری از متفکران و دانشمندان اروپایی از کشورهای چون آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلستان بودند اما بسیاری از آنها به خصوص در دوران ابتدایی رونسانس، اندیشه های خود را به زبان علمی آن دوران یعنی زبان لاتین می نوشتند و نه زبان مادریشان. در واقع زبانهای انگلیسی و فرانسوی که بزرگترین و قدرتمندترین زبانهای امروز هستند، سالهای طولانی زیر سلطه زبان لاتین قرار داشتند و این نه به خاطر قدرت ذاتی زبان لاتین که به خاطر زبان دینی و علمی بودن آن بود.

با پیشرفت رونسانس و گسترش خواندن و نوشتن و افزایش تعداد کسانی که با سواد بودند این سلطه اجباری و ضروری شکسته شد و زبانهای دیگر اروپایی نیز شروع به رشد نمودند و به تدریج مفهوم زبان ادبی ملی ظهور پیدا کرد و زبانهایی چون انگلیسی و فرانسوی، به زبانهایی بزرگ و جهانی تبدیل شدند.

در ایران نیز هرچه به عصر حاضر نزدیکتر می شویم شاهد تمایل بیشتر آذربایجانیان برای خواندن و نوشتن به زبان مادری خود هستیم و شاهد هستیم که با رسیدن مفهوم آموزش همگانی به ایران، بزرگانی چون میرزا حسن رشیدی، سیستم آموزشی مدرنی را بر اساس زبان مادری آذربایجانیان بنا می نهند.

اما جای بسی تأسف است که این دوران با رشد روز افزون اندیشه های باستان گرایانه و آریاپرستی همزمان می شود و بویژه با ظهور سلسله ضد فرهنگی پهلوی، روند طبیعی رشد و نمو زبانها در ایران متوقف شده و سیاست آسمیله سازی ملیتهای ایرانی و نابودی و ادغام آنها در زبان و فرهنگ به اصطلاح برتر! آریایی با شدت و قدرت تمام دنبال می شود و خودباختگی فرهنگی در بین برخی از آذربایجانیان چنان رشد می یابد که کسانی چون کسروی پیدا می شوند که (شاید به خیال خود برای خدمت به ملتشان!) به دنبال روزنه هایی هرچند غیر منطقی برای اتصال ملت خود به نژاد پاک! آریایی می گردند و جای تأسف و تعجب بسیار است که چگونه شاعران بزرگی چون احمد شاملو از این که نام خانوادگیش ترکی است و منتسب به نژاد پست! اظهار تأسف می کند.

اما تمام این مسائل ریشه در به قدرت رسیدن اندیشه های نژاد پرستی و فاشیسم در آلمان هیتلری دارد که تاثیر خود را در ایران آن دوران نیز گذاشته بود و شاید نمی توان بر رفتار آن روز برخی ها انتقادهای جدی روا داشت چرا

که در جریان موج نژاد پرستی قدرتمند و بی رحمی گرفتار شده بودند، اما امروز تمام دنیا به باطل بودن اندیشه های نژاد پرستانه معترف است و تمام تلاش خود را برای جلوگیری از بازگشت این اندیشه های خطرناک به کار می گیرد و امثال میلوسویچ ها را که پیروان همان اندیشه های خطرناک هیتلری هستند به عنوان جنایت کاران علیه بشریت می شناسد.

اندیشه های باستان گرایانه و آریا پرستانه، اگر در دوران سرگشتگی فلسفی ابتدای قرن بیستم نشانه به اصطلاح روشنفکری بوده باشد؛ امروزه تنها نشانه تحجر و بازگشت به اندیشه های منحط و طرد شده گذشته است و آنهایی که هنوز بر همان مدار کج می چرخند باید بدانند که به زودی همچون هیتلر، موسیلینی، میلوسویچ و صدام به زباله دان تاریخ خواهند پیوست.

آیدین تبریزی

<http://www.kitablar.com/>
<http://www.kitablar.org/>